

(که عرش آشیانی بر سر خانزهران و بهادر خان ایلغار فرود آمد
 آنها را علف تیغ بیدریغ ساخت) درین جنگ آصف خان
 مراتب جانشانی بکمال فدویت بتقدیم رسانید - و در سنه
 (۹۷۵) نهم و هفتاد و پنج پرگنه بیاک از تغیر حاجی محمد
 خان سیستانی بجاگیرش مقرر شد - که سرانجام خود نموده
 در مهم رانا اردیسنگه منقلای لشکر فیروزی باشد - چون در اواسط
 ربیع الاول سنه مذکور عرش آشیانی از آگوه بمالش رانا نهضت
 نمود رانا قلعه چیتور را بحیمل نامی (که سابق در قلعه مبرنوه
 بود) سپرده خود بزرگای کوهستان متواری گشت - آصف خان
 در محاصره آن قلعه استوار (که بر فراز کوه ست - و ارتفاعش قریب
 بیک کوه - و آن کوه میان دشت مسطح ست که بلندی و پستی
 مطلقاً ندارد - و از پایان درش شش کوه - و جائیکه دیوار است
 سه کوه - و سوی حوضهای بزرگ و سنگین که از آب باران
 پر میشود چشمه آبی بالا نیز هست) مصدر خدمات شایسته
 و مورد کارهای دست بسته گردید - پس ازان (که بعد از چهار
 ماه و هفت روز محاصره بیست و پنج شعبان سنه مزبور
 سال دوازدهم اکبری قلعه مفتوح شد) تمام سرکار چیتور بجاگیر
 آصف خان مقرر گشت *

• اسکندر خان اوزبک •

از ملاطین زاده‌های آن قوم است - در خدمت جنم آشیانی
 مصدر کارهای شایسته گشته ابتدای عزیمت هندوستان بخطاب
 خانی امتیاز یافت - و پس از فتح بحکومت آگره اختصاص گرفت
 و در هنگامه هیمو آنرا گذاشته در دهایی بتودی بیگ خان پیوست
 و بهمراهی او به سرداری جرانغار رو به پیکار آورد - چون دیوان
 هر دو سو دل از جان برداشته باهم آریختند هر اول و جرانغار
 پادشاهی شرائط مردانگی بتقدیم رسانیده هر اول و جرانغار غنیم را
 از پیش برداشته بتعاقب شتافتند - و غنائم فراوان بدست افتاده
 سه هزار کس از مخالف بخاک نیستی فرو رفت - درین هنگام
 (که فتح چنین کرده در پی گریختن شتاب داشتند) هیمو بتودی
 بیگ خان تاخته بفرار آورد - بهاداران (که از تعاقب برمیگشتند)
 حیوت زده براه تودی بیگ خان میشتافتند - بالجماع اسکندر خان
 ناچار از معرکه عنان تاب گشته در سهند بملازمت عوش آشیانی
 رسید - و در فوج مقله با عالی قاپی خان زمان بجنگ هیمو تعین
 گشت - و پس از فیروزی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست
 دارالملک دهلی از دست بردن ارباشان دستوری یافت - او
 مسارعت نموده خیلی از نفوس شویرة و اشخاص معطله را از زندان
 زندگانی خلاص ساخت - و غنائم و وفوره اندوخت - و در جلدی

ترددات پسندیده بهخطاب خان عالم عام امتحان افراشت *
 چون خضر خواجه خان حاکم پنجاب از پیش روی سکندر خان
 مور (که مدعی ملک بود) برگشته در لاهور بااستحکام برج و باره
 همگام داشت و از تحصیل آزولایت را مفت وقت دانسته سرگرم
 اجتماع مردم گردید عرش آشیانی عجاایة الوقت سکندر خان را
 سیالکوٹ و آنحدود در جاگیر داده بر جناح استعجال روانه فرمود
 که اعتضاد خضر خواجه خان باشد - و پس ازان بتیولدارمی آورده
 کامیاب گردید - چون آرام و آسایش شوره مزاجان رانعه طلب
 در فساد انگیزی و فتنه پزوهی میباشد دم سال اسباب طغیان
 سرانجام داده راه سدان را گذاشت - اشرف خان میرمنشی از بارگاه
 سلطنت تعیین شد که مسئمال تفقدات ساخته بحضور بیارد - او
 چند بلیمت و لعل گذرانیده نزد خان زمان شدافت - و بااتفاق
 یکدیگر رایت بغی برافراخته هر یک بذاحیه دستمایه آشوب
 گشتند - چنانچه اسکندر خان با بهادر خان شیبانی یکنائی گزیده
 در نواحی خیرآبان با میر معزالملک مشهدی (که از جانب پادشاه
 بمالش آن طایفه ناسپاس تعیین شده بود) عرصه کارزار بر آراست
 هر چند آخرها بهادر خان چیره دستی یافت اما اسکندر خان
 اول جنگ شکست خورده اولاً دشمن هزیمت گردید - و در سان
 درازنهم (که خانزمان و بهادر خان بار دیگر محرک ساساء بغی
 و فساد گشتند) اسکندر خان را (که نیز در آورده دم نخوت میزد)

[۸۶]

محمد قلی خان برلاسی با فوج گران بر سرش تعیین گشته در اردو
 محصور نمود - هجرتی از طرفین جنگ قایم بود - چون خبر گشته شدن
 خانزمان و بهادر خان رسید اسکندر خان شکیب بای داده از در
 مکر و تزویر در آمد - و آشتی پیش گرفت - و چندی بدین حیل
 بهر برده با اهل و عیال بگشتی چند (که برای همین روز
 آماده می داشت) نشسته از دریا گذشت - و پیغام نمود که من
 بر همان عهدم - عذوقوب می رسم - چون زبانش با دل موافق نبود
 آنها از دریا عبور کرده سر در دنبالش گذاشتند - او خود را
 بقصبه گورکهور (که در آنوقت در تصرف افغانان بود) رسانیده
 نزد سلیمان کورانی حاکم بنگاله شتافت - و همراه پسرش بنده خیر
 آدیسه رفت - چون برگردید افغانان بودنش در میان خویش مناسب
 ندیده با وی در کمین غدر شدند - خان مذکور آگهی یافته
 بخانخانان (که در جودپور بود) ملاتجی شد - سپه سالار استمزاج
 پادشاهی نموده بهزاران امید طلب داشت - اسکندر خان ایثار کرده
 بخانخانان پیوست - خان سپه سالار سال هفتم سنه (۹۷۹)
 نهمد و هفتاد و نه هجری همراه خود بملازمت پادشاهی آورده
 بذریعه شفاعت آن عمده الملک صفع جرائم او شده به نیولدا ری
 سرکار لکهنو مورد التفات گردید - و وقت رخصت بعنایت چارنوب
 و کمر و شمشیر موصع و اسب با زمین طلا سرافرازی یافته با خانخانان
 تعیین گشت - و چون بلکهنو رسید بعد چندی مزاج عذوقوب او

از اعتدال طبعی بیرون رفته بر بستر بیماری افتاد - تا دهم جمادی الاول
سنه (۹۸۵) نه صد و هشتاد و نوار و بود هجرتی از گسیختن
از امرای سه هزاری بود *

* الفخ خان حبشی *

از غلامان سلطان محمود گجراتی ست - در سلطنت از اعتبار
یافته بمرتبه سرداری رسید - عرش اشیاانی در سال هفدهم جنوس
(که متوجه احمد آباد بود) خان مذکور با جمعیت خود با اتفاق
سید حامد بخاری پیش از امرای دیگر آمده استلام سده
سلطنت نمود - و سال هیزدهم به قبول مناسب سرافراز گردید
و سال بیست و دوم به همراهی صادق خان به تذبیه راجه مددگر
بذنبله زمیندار اوندچه تعیین گشته در روز نبرد آثار جلالت
بظهور آوردن چپقلشهای سردانه کرد - و سال بیست و چهارم
[چون راجه تودرمل و غیره برای دفع فتنة عرب (که آخرها
به نیابت خان مخاطب گشته - و دران سال در مضافات صوبه بهار
گردن فساد انگیزته بود) مرخص شده] از نیز با اتفاق صادق خان بکمک
راجه مذکور مقرر شد - و در گوناگون ترددات شریک خان مزبور
بود - در جنگی (که چینه^(۲) باغی کشته شد) سرداری جرانغار تعلق بار
داشت - و مدتها تعینات صوبه بدکاله بود تا آنکه در گذشتن
پسرانش بجایگیرات سرافراز گردیده درانجا بحر می بردند *

(۲) در [بعضی نسخه] چینه - و در [بعضی نسخهای اکبرنامه] خبیطه *

« اعتماد خان خواجه مرا »

پهل ملک نام - در ایام حکومت سلیم شاه بچوهر رنده که داشت بخطاب محمد خان ممتاز گشت - چون در است افغانان بر افتاد او در سلک ملازمان اکبری منسلک گردیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بنا بر آنکه متصدیان اشغال سلطنت از خیانت رزوی و بد نیئی یا از بیوفی و ناپروائی در معموری خانه خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان می دانند و در تحصیل خزانه پادشاهی تا بتکثیر و افزونی آن چه رسد اعمال می ورزیدند عرش آشیانی در سال هفتم بعد سنوح قتل شمس الدین خان آنکه خود بدین کار توجه گماشت - محمد خان مقتضای کاردانی مکنون ضمیر پادشاهی دریافته در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن مقدمات معقوله ذهن نشین ساخت - و از پیشگاه خلافت بخطاب اعتماد خان و منصب هزری اختصاص یافته جمیع خالصات بدو مفوض گردید - در اندک فرصتی بحسن آورد و لطف کفایت او قسمی که مرکوز خاطر عرش آشیانی بود کارخانه عظیم البنیان خزانه بوجه شایسته انتظام گرفت و در سال نهم هنگامی (که ماندو پورنو نزل ریاست پادشاهی فروغ آگین شد) میران مبارک شاه والی خاندیس با ارسال پیشکش مصحوب ایلچیان کاروان اظهار بندگی و قدردان نمود در خواست که صبیغه رضیه خود را بحرم سرای سلطانی در آرد

بهذیرائی ملتئمس از اعتماد خان (که معتمد ذبک اندیش بود) مامور گردید - چون نزدیک بقلعه آسیر رسید میوان مبارک شاه باکرام و احترام بدرون قلعه برده آن عقیقه را با جمع از اعیان ولایت خود و سرانجام گزیده روانه ساخت - اعتماد خان وقتی (که عرش آشیانی از مازندران مراجعت باگروه فرموده) در نخستین منزل شرف آستانبوس دریافت - پس ازان مدتی بهمراهی خانخانان منعم و خانجهان تورکمان تعین بنگاه بوده بصدر مردانگی و شگرف پرستاری نفس ذبکو خدمتی می افزود چون بحضور رسید از آنجا (که بعد از آن پژوهی و کارشناسی اتمام داشت) در سال بیستم و یکم سنه (۹۸۴) نهمصد و هشتاد و چهار از انتقال مید محمد میر عدل بحکومت بهکر از حدود دیباپور مالوه دستوری یافت - و از کار طلبی اشکر بصوب سیهوان برده چیره دستی نمود - و بمصالحات باز گشت *

چون کامیابی و مقصود آرائی بیشتره را سررشته خود از دست برد [خاصه این طایفه را (که در حقیقت بدهندگان و هرزه درائی مفظور اند) چه آزمون کاران دانشور چنان برگذارند که جز آدمی هر جانداره را که خصی کفاند ازان سرکشی فرود نشیند و مردم زان را برافزاید] ازا نمود افزوده از زیردستان اعتباره نگرفته پیوند دلها در نظر نیارد - و با سکنه و مخادیم آنجا

(۲) در [بعضی نسخه] نقش *

[۹۰]

بد سلوکی پیش گرفت - و با این خوی نگوهدیده با نوکر در داد
 و ستد گفتگوی بی آزادی کرده - و هیله افروزی را تدبیر اندوژی
 نام نهاده حق نگذارده - در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۹)
 نهد و هشتاد و شش (که عرش آشیانی بمملکت پنجاب
 انتهای فرمود) او خواست سپاه خود را بجهت داغ اسپان
 روانه حضور نماید - از خرد نمودگی پیشین و امها (که بودزکاران
 داده بود) سرانجام اندیشید - هرچند نهدستی خود را نمودند
 دل نهاد حق گذاری نشد - صبح مقصود عای نام نوکر (که
 یک چشم بود) با برخی بد گوهران فرورماید آن خواب آلود غفلت را
 از هم گذرانید - برخی برافنده او عرض احوال خود می نمود
 برهم شده گفت که بر چشم کورتو باید شاشید - او بی توقف
 جمدهر بشکمش زد - که نفس نکشید - اعتماد پور شش کرده (۲۱)
 آگره آبان کرده است - تالاب کلان و عمارت ساخته مقبره هم
 برای خود اساس گذاشته بود - همانجا مدفون گردید *

• آصف خان خواجه فیث الدین علی قزوینی •

پسر آقا ملای درات دار - مشهور است که در عهد شاه طهماسب
 مغوی از بازیابان مجلس شاهی بود - و دیگر پسرانش میورا
 بدیع الزمان و میرزا احمد بیگ بوزارت بلاد عظیمه ایران اختصاص
 داشتند - گویند از اولاد شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

(۲) نسخه [پ] اعتماد خان پور (۳) نسخه [پ] و پسرانش •

سهروردی سمک - که از کمال اشتهار و نهایت کمال محتاج بیان
و توصیف نیست - او در نسب به محمد بن ابی بکر الصدیق
میرسد - و در تصوف انتساب به خویش شیخ نجیب الدین
سهروردی دارد - جامع علوم ظاهر و باطن و شیخ الشیوخ
بغداد بود - و صاحب تصانیف (۲) - مثل عوارف المعارف
در سنه (۹۳۳) ششصد و سی و سه یا در برحمت حق پیوست
خواجه غیاث الدین عالی بطلاقت لسان و کسب کمال انصاف
داشت - و خالی از جلالت و پردلی نبود - چون بهندوسنان
وارد گردید برهذمونی بخت سعید مشمول عذابش عرش آشیایی
گشته به بخشگیری امتیاز یافت - و چون در سنه (۹۸۱)
نصد و هشتاد و یک در ایلغار نه روز گجرات و معاربه
با شورش افغانان آنجا (که میرزا کوکه را در احمد آباد محاصره
داشتند) خدمات مستحسنه بتقدیم (سائیده بود بخطاب
آصف خان سر افتخار برافراخت - و هنگام معارفت الوبه
ظفر طراز پادشاهی بدارالخلافة او را بجهت تمشیت مهمات
بخشگیری آن صوبه (که باستصواب میرزا کوکه در رفاه و اصلاح
سپاه کوشد) مامور ساخت - و در سال بیست و یکم بصوب
ایدر (که مضاف صوبه احمد آباد گجرات است) با جمعی
از اُمرا لعین شد - که آن سرزمین را از خس و خاشاک

(۲) در [بعضی نسخه] لایحه *

سروکشان کردن فراز پاک سازد - زمیندار آنجا نراین داس (تهور)
 از غرور الهزائی و تباه اندیشی با برخ از تهور گزینان از ننگهای
 کوهستان برآمده عرصه مبارزت آراسک - چپقلشهای سخت
 از طرفین جوهر زهای همت و مردانگی گردید - فوج هرادل
 پادشاهی را پای ثبات از جا رفت - میرزا معیم نقشبندی (که
 مقدمه الحایش بود) ددان گرمی آریزش شربت گوازی و افسین
 در کشید - نزدیک شد که چشم زخم عظیم رسد - آصف خان
 با سرداران یوانغار و چوانغار پای جلادت افشرد و بکارزار
 در آمد - مخالف باندازه توانائی گرد پیکار انگیزنده غبار آلود
 هزینه گشت - و در آخر سال بیعت و سوم عرش آشیانی
 ادرا از مزیت اعتبار و رفور اعتمادش بجانب مالوه و گجرات
 رخصت فرمود - که سپاه مالوه را باستصواب شهاب الدین احمد
 خان ناظم آنجا بداع رسانیده بگجرات شتابد - و بصوابدید
 قلیچ خان حاکم آن دیار رونق افزای جنود پادشاهی گشته
 از چگونگی سپاه چراف شناسائی افروزد - آصف خان کاربند
 حکم پادشاهی شده بلوازم امر مرجوعه و مراسم خدمت ماموره
 از روی (استی و درستی می پرداخت - تا در سنه (۹۸۹)
 نهمصد و هشتاد و نه در گجرات ابلق ایام خود را بداع اجل
 رسانید - از پسرانش یکی میرزا نورالدین است - که چون

سلطان خسرو گرفتار گردید و جنت مکانی روزی چند حواله
 آصف خان میرزا جعفر فرمود نورالدین (که پسر عم آصف خان
 میشد) تنها پیش خسرو رفته محبت میداشت - و قرار
 داده بود که هرگاه قابو بدست افتد از قید برآورده کامروا گرداند
 پس ازان (که خسرو حواله اعتبار خان خواجه سرا شد)
 نورالدین هندوی را (که نزد خسرو میرفت) همراز گردانیده
 هر کرا از فدائیان خسرو در می آورد بآن هندو نوشته میداد
 تا در پنج شش ماه قریب چهار صد کس هم عهد و پیمان گشته
 خواستند که در اندامی راه قصد جنت مکانی نمایند . اتفاقاً یکی
 از رفقا بتقریب کپییده^(۲) خواجه ریحی دیوان شاهزاده سلطان
 خرم را ازین ماجرا آگهی داد - او فوراً بشاهزاده اظهار نموده
 بجنت مکانی رسانید - همان زمان باحضار آن خون گرفتهها حکم شد
 نورالدین و محمد شریف پسر اعتماد لدواه را با چندی
 دیگر بر دار کشیدند - و طومار اسم نویسی آنها را (که
 از پیش هندوی اعتبار خان برآمده) بالتماس خان جهان
 لودی ناخوانده در آتش افداختند - و الا کس بسیاری
 بیاسا میرسیدند *

• اعتماد خان گجراتی •

از نظامان مدعی سلطان محمود والی گجرات بود - چون

(۲) نسخه [اب] کپییده - و هر دو صحیح است *

سلطان را اعتماد تمام بدو بهم رسید در حرم خود محرم ساخته
 آرایش زنان بار حواله نمود - اعتماد خان بجهت ملاحظه
 و احتیاط کفور خورده اسقاط رجولیت از خود کرد - از آنجا
 (که بعقل معاش و متانت وضع و صلاح ظاهری اتصاف دشمن)
 بتدریج بپایه امارت برآمد - چون در سنه (۹۶۱) نصد
 و شصت و یک سلطان بعد انقضای هیزده ساله سلطنت بخدر
 برهان نام خادمی کشته شد و آن بد گوهر ببهانه طاب ساطانی
 دوازده امیر را نامگذاری در پیچید اعتماد خان از پیش بیغی
 ترفقه بامدادان بکجهت آن را فراهم آورده به پیکار برآمد - و آن
 شایان نیستی را از هم گذرانید - چون سلطان فرزند نداشت
 اعتماد خان برای تسکین نایره فتنه و فساد رضی الملک نام
 خود ساله را از اولاد سلطان احمد بانی احمد آباد بر سربر
 خلافت اجلاس داده بساطان احمد شاه مخاطب گردانید
 و تمام مهمات دارائی بقبضه اقتدار خود در آورده جز نام
 پادشاهی برو نگذاشت - سلطان پس از پنج سال از احمد آباد
 برآمده بمید مبارک بخاری (که از اعظم امرا بود) پیوست
 و بعد از جنگ از اعتماد خان شکست خورده آوارگ دشت
 سرگردانی گشت - و باز چون نزد اعتماد خان آمد او همان
 سلوک پیش گرفت - سلطان از نابخردی همواره با همدمان خود

مشورت قتل او میکرد - اعتماد خان آگهی یافته پدش دستی نموده

از میان برداشته - و در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه

طفلی ^(۲) نذرو نام را (که از آن طبقه نبود) بحضور أمرا آزرده قرآن

برداشتند - که این پسر صلیبی سلطان محمود است - مادرش

آبستن بود - سلطان بمن سپرد - که اسقاط حمل نمایم - لیکن

پنج ماه سپری گشته بود - بدان قیام نمودم - ناچار أمرا تصدیق

نموده بساطان مظفر ملقب ساخته بسطانت برداشتند - و وزارت

بر نهج سابق با اعتماد خان باز گردید - اما مملکت را أمرا میان

خودها تقسیم کرده هر یک مستقل گشت - و با هم در افتاده

غالب و مغلوب یکدیگر بودند *

چون اعتماد خان سلطان را باختیار خود نگاه میداشت

چنگیز خان پسر اعتماد الملک غلام ترک دم استقلال زده

با اعتماد خان بر سرین (که اگر سلطان مظفر فی الواقع پسر

سلطان محمود است چرا او را مطلق العنان نمی سازی) بتذارع

برخاست - و آخر با اعتماد مرزایان باغیبه (که از عرش آشیانی گریخته

بار پیوسته بودند) بر سر اعتماد خان لشکر کشید - او بے استعمال

سیف و سنان سلطان را گذاشته بدو نگره ور شقامت - پس از چند

الف خان و چهار خان (که از أمرای حبشیه بودند) سلطان را

آزرده با اعتماد خان سپردند - و خود جدا شده با احمد آبان بچنگیز

[۹۶]

مخلف پیوستند - و از هر جهت ~~معلوم~~ گشته بقدش بوداختگد
اعتماد خان ازین ماجرا آگاهی یافته سلطان را همراه گرفته
با احمد آباد آمد - چون امرا با یکدیگر کمر منازعت چسب
بستند میرزایان باغیبه بشقیدن اختلاج - آندیار از مالوه برگشته
(۲)
بهررنج و سورت را متصرف شدند - سلطان هم (که انتهاز فرصت
میجست) روزی از احمد آباد برآمده نزد شیر خان فولادی
(که طرف راجع داشت) شتافت - اعتماد خان بشیر خان
فوشک - که نذو پسر سلطان محمود نیست - من میرزایان را
طلبیده پادشاهی بر میدارم - امرای (که با شیر خان متفق
بودند) گفتند - که حضور ما اعتماد خان مصدق برداشته
الحال این سخن از روی عداوت میگوید - شیر خان بر سر
احمد آباد فوج کشید - اعتماد خان متحصن گشته بمیرزایان
التحاج آورد - و هنگام شورش گرم شد - چون نزاع و جدال بطول
انجامید اعتماد خان دید که کاره پیش رفت نمی شود - و اصلاح
آن ولایت برهم خورده از اندازه طاقت او بیرون است - بعرض آشنایی
ملتجی گشته ترغیب نسخیر گجرات نمود - پادشاه در سال
هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد چون به پلن گجرات رسید
سنگ تفرقه در جمعیت شیر خان افتاده - و میرزایان نیز
به بهرنج شتافتند - و سلطان مظفر (که از شیر خان جدا شده

دران نواحی سراسیمه و بیگشت (دستگیر مردم پادشاهی گردید
 اعتماد خان با دیگر امرای گجرات دل در دولتخواهی بسته و جوه
 دراهم و رؤس منابر را بقام اکبری مزین ساخته با امیران
 و سرداران آندیار باستقبال فرآمده ملازمت حاصل نمود
 چون چهاردهم (جیب این سال بلده احمد آباد بقدرم پادشاهی
 رونق گرفت برده و چانپانیر و سورت به قبول اعتماد خان
 و دیگر امرای قرار یافت - آنها استیصال میرزایان بر ذمه کاردانی
 خود گرفتند - چون پادشاه بسیر دریای شور متوجه گردید امرای
 گجرات (که بعد از سرانجام اسباب در شهر توقف نمودند) چون
 مدتی خلیع العذار بسر بوده بودند دانستند که دیگر محال است
 که بدستور سابق تسلط بهم رسد - در فکر گریز افتادند - اختیار املاک
 گجراتی از همه سبقت حسته فرار گزید - ناگزیر دولتخواهان پادشاهی
 اعتماد خان را با دیگران بحضور آوردند - او را از نظر اداخته
 چند حواله شهباز خان شد - و در سال بیستم بتازگی مشمول
 عوایط فرموده و باست دربار سعای مغوض بدر گشت - که آنچه
 از نقیر و قطمیر فیصل یابد (خصوص معامله جواهر و مرصع آلات)
 بدیده وری او قوار گیرد - و در سال بیست و دوم چون بقافله سالاری
 میر ابوتراب گجراتی مردم روانه حجاز شدند اعتماد خان (که
 از دیرباز آرزوی طواف اماکن شریفه داشت) نیز (خصمت

(۲) در [بعضی نسخه] بوده *

[۶۸]

رفت - و پس از مراجعت پتر گجرات بانطاق یافت - و در
سپتبر بیست و هشتم از تغییر شهاب الدین احمد خان دیپالت گجرات
سربانند گشته با جمعی از منصفان ارشد رشناس عمده دستوری
یافت - هر چند بعضی مقربان دولتخواه عرض کردند [آروز] که
او فیرو بکمال داشت - و در ستنداران یکر فرادان (چارگ خود سوان
گجرات فیارسته نمود - امروز) که عنصری پیکر در کاشش و همراهان
یکدل فایدید فرستادن او بدین خدمت چگونه سزوار باشد]
در نگرمت *

چون اعتماد خان باحمد آباد در آمد شهاب الدین احمد
خان عزیزم حضور نمود - ملازمان حق ناشناس او (که
سابق هم بزرپرستاری در کمین جانگزامی بوده بهمدارای ناهنجار
خس پوش میشد) ازو جدا گشته بهسیج آنکه جاگیر از دست
رفت - تا بدار الخلاقه رسیده نشود و خرجها بمیان نیاید و داغ
صورت نگیرد بلب نانے رسیدن دشوار - همان بهتر که سلطان
مظفرها (که در پناه لوبه کانی (۲) ززگار میگذرانید) بسری برگرفته
هو بشورش برداریم - هر چند کار آگهان باعتماد خان برگذاردن
که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا برگرفته بدرگاه میروید
و امرای کمکی هنوز نرسیده - آن سزوار که او را ازین سفر بازداشته

(۲) نسخه [ب] لوبه کانی - و در [بعضی نسخه اکبرنامه] لوبه کانی

و در [بعضی] لوبه کانی *

افطاع را روزی چند بار باید را گذاشتن - یا لخته خیزده
برکشاده چاره شورش آنها نمود - یا هنوز که هنگام ناسپاسان
فراهم نیامده بچستی و چالاکي کار آنها بانجام باید رسانیده
هیچ کدام نپذیرفته گفت - فتنه را نوکران از بزیاد کرده اند - او
نخواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون سلطان مظفر
بآشوب گرایان پیوست و آتش فتنه شعله ور گشت تاگزیر اعتماد
خان بمرگردانیدن شهاب الدین احمد خان (که تا نصبه گدھی
ببست گروهی احمد آباد راه سپرده بود) شتافت - اگرچه
خیراندیشان گفتند (که درین شورش که غنیم درازده کرده
رسیده شهر را پرداختن کار آسان را بر خود دشوار کردن است)
سودند نیامد *

سلطان مظفر شهر را خالی پنداشته جلو ریز آمده
متصرف گشت - و جمعیت فراهم آورده آماده بکار گردید
و بمجرد تقارب هنوز کارزار دست نداده بود که بیشتر
از همراهان شهاب الدین احمد خان جوش طوفانی زد راه
بیوفائی سپردند - و سخت سراسیمگی در آورد - اعتماد خان
و شهاب الدین احمد خان به پتان شتافته متحصن گشتند
و خواستند که ازین ملک برگزاره شوند - ناگاه باره کمی سپاه
و برخ مردم از غنیم جدا شده در رسیدند - اعتماد خان از
پیشین حال پندیده گرفته زرها داده سرگرم خدمت گردانید

[۱۰۰]

بر خود با شهاب الدین احمد خان به بنگاهداری ایستاده مردم را
بسرکردگی شیرخان پسر خود بکارزار شیرخان فولادی فرستاده
چیره دست آمد - درین اثنا میرزا خان عبد الرحیم (که با فوج
شایسته بمالش سلطان مظفر و سرتابان گجرات تعیین شده بود)
در پیوست - و اعتماد خان را در این گذاشته با شهاب الدین
احمد خان درانگ متصوّد گردید - اعتماد خان مدتی در حکومت
آجا گذرانیده در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در گذشت
دو هزار و پانصدی منصب داشت - اگرچه صاحب طبقات اکبری
ار را چهار هزار نوشته - شیخ ابوالفضل گوین هراس و فریب
و نا درستی با تدریس آراستگی و سادگی و مردمانی معجون ساخته
گجراتی نام کرده اند - و ازین میان اعتماد خان را سرآمد آن کرده
گردانیده اند *

• امیر قسّم الله شیرازی •

در حکمت نظری و عملی یکتای درکار بود - اگرچه در دانش گاه
خواجّه جمال الدین محمود و مولانا جمال الدین شردانی و مولانا
کرد و میرغیاث الدین منصور شیرازی فرادان شناسائی اندوخت
لیکن پایه دانش از آنها بلند تر گشت - ^(۲) علامی ابوالفضل چنان
مراود که اگر کهن نامهای دانش منفقود شوند از اساس نو بر نهد
و بوان (فتها) آرزو نبرد *

* نظم *

(۲) نسخه [چ] گذاشت *

* هم علم را بقوت عقلش سر قدر *

* هم عقل را بشوکت علمش علو نشان *

محمد شاه بیجاپوری هزاران خواهش از شیراز بدکن طلبید
و وکیل مطلق خود ساخت - پس از آنکه روزگارش سپری شد سال
بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نصد و نود و یک بفرمان طالب
عرش آشیانی بفتح پور رسید - خاندانان و حکیم ابوالفتح پذیرا
شده بملازمت آوردند - و باصناف نوازش پادشاهی اختصاص
یافته در کمتر زمان بدوالت مصاحبت و پایه قرب و منزلت
برآمد - و بخدمت مدارت امتیاز گرفت - دختر مظفر خان
قربتی بازدراجش در آوردند - گویند بسه هزاری منصب رسید
و در جشن سر آغاز سال سنم بامین الملکی بلند رنجه گردید - حکم
شد که راجه نودرمل سهامات ملکی و مالی بصوابدبد میر (و براه
کذن - و کهن معاملها) که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته (
باجرام رساند - میر فصلی چند) که مضمن کتابت سرکار و رماه
رها یا بود) برگذارن - پذیرفته شد - و در همین سال بخطاب
عضد الدوله ناموزی اندوخته برهمنونی راجی علی خان مرزبان
خاندیس دستوری یافت - از آنجا بفاکامی برگردیده بخان اعظم
(که بتاخک ولایت دکن و مالش سران آندپار تعیین شده بود)
پیوست - چون او با شهاب الدین احمد خان و دیگر کمکیان

[۱۰۲]

بد سلوکی پیش گرفت آن مهم نسقے درست نیافت - میر
فرزادان آزار یافته سال سی و یکم اندر مذاک نزد خانخانان
بگجرات شتامت *

گویند میر بسرانجام مهم دکن (خصمت یافته بود - چون میان
اعظم خان کوکه و شهاب الدین احمد خان نقش صحبت درست
نخست زاجی علی خان از مشاهده نفاق امرا لشکر دکن را
بخود متفق ساختد بمقابله بر خاست - هر چند میر خواست
اودا براه آرد صورت نیست - ناچار بگجرات نزد خانخانان آمد
که او را بکمک بود - بنابر وجه آء هم دست نداد - از آنجا

نامیه سالی آستان خلافت گشت - سال سی و چهارم سنه (۹۹۷)

نهمده و بیون و هفت هجری رفت معاودت پادشاه از کشمیر بعارضه

در شهر ماند - حکیم عای را در تشخیص و تجویز لغزش رفت

صاحب بدارنی گوید چون خون حکیم بود بمنفع حکیم مصری

صانع نشده چاره تب محرق بهرینه نمود - و زندگی بسپرد

در خانقاه میر سید عای هدای گناشته بودند - بحکم پادشاهی

برداشتند بر فراز کوه سلیمان که داکشا جائے ست نگاه داشتند

فرشته^{۹۹۷} بود تاریخ یافته اند - هوش آشیانی بقوت میر بسیار

متاسف و اندوه کین شده بر زبان مبارک گذرانیدند - که میر

وکیل و حکیم و طبیب و منجم ما بود - اندازگ سوگوارمی ما

که توافد شذاخت - اگر بدست فرنگ افتاده و همگی خزان
 در برابر خواسته بآرزوی این سودا ورازان سوه کرده - ر آن
 گرامی گوهر را بس ازان اندوخته
 * نظم *

* شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پر دم شد *

* سکندر اشک حسرت ریخت کفلاطون ر عالم شد *

شیخ فیضی در مرثیه او قصیده غرا گفته - این چند بیت

از انجا است * نظم *

* هرگز نموده اند و نمیرند اهل دل *

* حرفی است نام مرگ برین قوم آرجه ان *

* بر قد زرج پیره نه پیش ایست آن *

* گبرن چو کهذه گشت سپهر کهن سقان *

* بارے است بر حیات و غبارے است بر نشاط *

* پوشیدن لباس کهن بر توانگران *

* لیکن گویم کبست درین قحط سال جود *

* کو جامه کهذه ناشده بخشد بذاتوان *

در طبقات آورده که امیر فتح الله (با آنکه در جمیع علوم

عقلی و نقلی در ایران و هند بل در ربع مسکون ترین جود

نداشت) از بیرونجات و طلسمات ماهر بود - آسوانی ساخته که خرد

حرکت میکند - و آرد میشد - و آئینه درست کرد که از در

[۱۰۴]

و نزدیک اشکال غریبه مرئی میگشت - و آنکه بیک چرخ
 درازده بندوق پر میشد نیز از اختراع اوست - صاحب بدادنی^(۲)
 نوشته که میر دنیا دوستی بمرتبۀ داشت که با این بزرگسارنگی
 دست از معلمی صبیان نمیکشید - بخانه اُمرآ رفته بهسراج
 ایشان رسمی علوم می‌آموخت - و حرمت علم نگاه نمیداشت
 در جلو پادشاه تفنگ بر درش و کیمه بر کمر پیاده میدوید
 و در فزون پهلوانی رسمی میکرد - و مشهور است که میر
 با این عام و فضل در حق پادشاه میگفت - که اگر در خدمت
 این کثرت آدای وحدت‌گزین نمی‌رسیدم راهی بایزد شناسی نمی‌بودم
 میر در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو هجری قمری تاریخ آلهی
 وضع کرد - از دیرباز عرش آشیانی را اذیسه آن بود که در آباد بوم
 هندوستان تازه سال ۲۰۰۰ بکار آید - که تاریخ هجری با کهنگی
 از ناکامی آگهی می‌بخشد - و آغاز آن روز شامتت اعدا و کفایت
 احب است - لیکن از اندوهی دانش‌وران رسمی که روایی تاریخ را
 ناگزیری دین پندارند پیدائی نمی‌گرم - میر و امثال او
 (که بآئین آلهی گردیدند) این تاریخ را اساس بونهادۀ فرامین
 بممالک محروسه جهت اجرای آن قلمی گشت - بنای آن بر
 زنج جدید گرگانی گذاشته جلوس انهر را سر آغاز برگرفتند

و سال و ماه شمسی حقیقی شد - و کدیسه از میان برداشته
و نام ماه و روز فارسی بحال خود ماند *

• اسمعیل قلی خان ذوالقدر •

برادر خرد حسین قلی خان خانچهان از اسرای اکبری است
در جنگ جالندهر چون بگرام خان شکست خورده برگشت مردم
پادشاهی بتعاقب پرداخته اسمعیل قلی خان را زنده بدست
آوردند - و پس از آنکه برادرش نوازش یافت او نیز بعاطفت
پادشاهی اختصاص گرفته بهمراهی برادر مصدر کارها میشد
و چون خانچهان در صوبه داری بنگاله رخصت هستی بر بومستان
با اموال و اسباب برادر بحضور رسیده مورد لطافت گردید
سال سیم بمائش اوس بلوچ (که راه سوتابی سپرده مراسم
اطاعت و پرستاری بجای نمی آوردند) مامور شد - چون ببلوچستان
در آمد نخست بومیان تهرن پیش گرفته زون زینهاری گشتند - و سران
آن طایفه غازی خان و وجیه و ابراهیم خان دولت ملازمین
در یافتند - از پیشگاه خلافت آن آباد ملک بآنها باز گردید
بر در سال سنی و یکم (که راجه بهگونمت داس را بعانت جنون
از حکومت زانستان بر گردانیدند) اسمعیل قلی خان بجایش
قرار یافت - اما از گرم بزلزمی خام آرزوها بمیان آورده از نظر
افتاد - حکم شد که برگشتی نشانده از راه بهکر روانه حجاز

(۲) نسخه [۱] و جبهه - و نسخه [ج] و جبهه •

نمایند - ناچار بتصریح و لایحه‌گذاری (و آردن - اگرچه پذیرفته شد
 لیکن از آنجا باز دوشاه بهالش یوسف زنی تعیین گشت - ناگاه
 از نبرنگی فلکی افسام بیماریا بعلمت فساد هوا در کوهستان
 سواد و بجزور پدید آمد - سرداران آن الوس خود بخود پیش
 خان آمده بعجز گزیدند - چون زین خان حاکم زابلستان کار
 بر جلاله (روشانی) بمرتبگی تذک گرفت که او از تیراه بدین
 کوهستان (آمد زین خان بتلافی پیشین خجالت) که در هنگامه
 بیروتهاون فموده بود) بکوهستان در شد - و صادق خان از حضور
 دستوری یافت که در دشت سواد جاگیرد - تا جلاله بنهر طرف
 که رو گذارد گرفتار گردن - و اسمعیل قلی خان که تهانده دار
 آن دشت بود از آمدن صادق خان تیراه سکالی پیش گرفت
 و گذرگاه را خالی گذاشته روانه درگاه شد - ناگاه جلاله راه یافته
 بدرزن - ازین جامت اسمعیل قلی خان چندے معائب گردید
 و در سال سی و سیوم بایالت گجرات سرفرازی یافت - و چون
 شاهزاده سلطان مراد در سال سی و ششم بدراقی مالوه دستوری
 گرفت اسمعیل قلی خان بپایه رنالک شاهزاده بلند نامی
 اندرخت - اما بامور اتالیقی نیازست نیک پرداخت - سال
 سی و هشتم صادق خان بجایش رفته از طلاب حضور شد - و سال
 (۲) در [نسخه ۱] کتر جا [روشانی آمده - و نسخه ۱] [۱] روستانی - و اغلبکه
 روستائی باشد *

سی و نهم بکالیپی که در قیولش بود دستوری یافت - تا آبادی
 جاگیر در کوشد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم
 هجری بمناصب چهار هزار و هشتاد و پنج گزیده - گوید بسیار
 عیش در سست بود - و در مآکل و ملبوس و فرش و ظروف تکلف
 تمام بکار می برد - هزار و دویست زن داشت - چون بدربار
 معرفت مهر بر ازاد بدن آنها میکرد - آخر همه سنه آمده
 و اتفاق کرده مسموم نمودند - پسرانش ابراهیم قلمی و سلیم قلمی
 و خلیل قلمی در عهد اکبری مناصب مناسب داشتند *

* آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ *

پسر میرزا بدیع الزمان ولد آقا منای دولت دار قزوینی
 مشهور است - میرزا بدیع الزمان هم در زمان دارای ایران شاه
 طهماسب صفوی وزیر کاشاک بوده - و میرزا جعفر بیگ نیز همراه
 جد و پدر باریاب مجلس شاه میشد - در سال بیست و دوم اکبری
 سنه (۹۸۵) نهمصد و هشتاد و پنج در ربیع شهاب نازه از عراق
 وارد هند گشته همراه عم خود میرزا غیاث الدین علی آصف خان
 بخشعی (که از مهم ایدر و اپرداخته بحضور آمده) ملازمت
 پادشاهی دریافت - عرش ایشیانی بمناصب دویستی داخلی
 آصف خان سرافراز فرمود - او بکم منصبی راضی نشده ترک
 مشجری و آمد و رفت دربار نمود - این اساعذا بر خاطر پادشاه
 گران آمده بحال قبا به بنگاله (که در آنوقت آب و هوای

معلوم داشت - و گناهکاری را که میفرستادند اغلب زاده
 بر نیگشت (تعیین کون *)

گویند مولانا قاسم کاهی مادره الذهیری (که از کهنه شاعران بود
 و سال آزادی میزیست) در آگره بر خورده مستفسر احوال گشت
 چون معلوم کرد گفت تو نغزک جوانی - به بنگاله برو - میرزا
 گشت چه کام - فوکل بر خدا کرده میروم - خوش طبعانه گفت
 زینهار تو دل برو مکن - که همان خداست که مثل امام حسین را
 در کربلا برده شهید ساخت - آقا میرزا چون به بنگاله پیوست
 خان جهان قریمان صوبه دار آنجا بیمار بود - در گذشت - و مظفر
 خان قریانی حاکم منصوب گردید - چندی گذشته که بغی
 قاشالان و شورش معصوم خان نازی کرد نایبانی دران ناحیه
 برانگیخت - و بجای کشید که مظفر خان در قلعه نازده در آمده
 محصور گشت - میرزا همراه بود - چون او را گرفته کشتند اکثری
 (فقا بطلب زر گرفتار شدند - میرزا بیداه گوئی و نکته سرائی
 ازان باز خرابست زهائی یافته در فتح پور سیکری بسجود
 قدسی استان سلطنت جبین سعادت افرخت - ازانجا (که
 بخواری و ناکاهی بر آردند - و او برهنه مولی اقبال باز
 خرد را بفتراک دولت بست) بر خاطر پادشاهی پسندیده آمد
 در ادک زمانه بمنصب دره زاری و خطاب آصف خان بر نواخته
 از تغییر قاضی علی بخشی بیگی به پیر بخشی گری عام اعتبار

افراخت - و بمالش (انا زمیذداز اوزیپوز تعین شد - از مراثب
 قاخت و تاراج و قتل و اسر دقیقه فرو فکذاشت - و در سال سی و دوم
 (که اسمعیل قلی خان ترکمان بذاب خالی گذاشتن دزد که جلال الدین
 روشانی ازان بدر رفت معائب گردید) آصف خان بجای او
 بتهازه داری دشت سواد تعین گشت - و در سال سی و هفتم
 سده (۱۰۰۰) هزار هجری (چون جلالت روشانی که زن عبد الله
 خان اوزبک والی توران رفته بود ناکام برگشته در تنگناهای تپراه
 آغاز فساد نمود - و افغانان افریدی و اوزک زنی پیمان را
 گسسته بدو گزیدند) آصف خان از پیش گاه خلافت باستیصال او
 نامزد گشته در سده (۱۰۰۱) هزار و یکم با اتفاق زن خان کوکه
 تذبیه واقعی بهجلاله نموده اهل و عیال او را با وحدت عملی (که
 برادرش می گفتند) و دیگر خویشان و یکجهتتان او قریب چهار صد
 کس دستگیر ساخته بحضور آورد - و در سال سی و نهم (چون
 کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کرده باحمد بیگ خان و محمد
 قلی افشار و حسن عرب و غیوه اویماق بدخشی تذبواه شد)
 آصف خان دستوری یافت - که آنولایت (ا بتازه جاگیر داران
 درخوز بخش نموده زعفران و شکاری جانور بتخالصه بازدارد
 از جمع را بدستور قاضی علی سی و یک لک خرور و هریک
 بیست و چهار دام قرار داده بشایستگی تقسیم اقطاع نموده

در سه روز از کشمیر بلاهور رسید - در سال چهل و دوم
 چون مملکت کشمیر بسبب جنگیر داران متفرقه در بویرانی آردن
 آصف خان به حکومت آنددار اختصاص گرفت - در سال چهل
 و چهارم آغاز (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری از تغیر رای پترداس
 بدیرانی کل سر برانراخته دو سال با استقلال تمام سرانجام داد
 و چون در سده (۱۰۱۰) هزار و شصت و نه شاهزاده سلطان سلیم خیال
 نغی از سر و آورده بتقریب تعزیمت مردم مکانی بملازمت پدر
 زرگوار رسیده و درازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول
 عواطف و اسفاق گشت قرار یافت که صوبه گجرات در قبول
 شون گرفته صوبه آبه آباد و بهار را (که بی حکم متصرف است)
 واگذارند - چنانچه صوبه داری بهار بنام آصف خان مقرر شد
 بمناصب سه هزاره امتیاز یافته بتعلقه مرخص گردید - و چون
 سرپرست خلافت بجلوس جهانگیری رونق گرفت طلب حضور گشته
 بتالیقی شاهزاده سلطان بودیز تحصیل امدت نمود به تابه
 وانا (که مهم سر دست آنوقت بود) تعیین شد - اما بدین شورش
 سلطان خسرو از راه برگردانیده در سال دوم (۱۰۱۵) هزار و پانزده
 هجری هنگام انتهای الوند جهانگیری بکابل از تغیر شریف خان
 امیر الامرا (که به بیماری معب در لاهور ماند) بمخدمت والای
 وکالت و منصب پنج هزاره و عنایت قلمدان مرصع باند مرتبه

گشت - و (چون دنیا دازان دکن خصوص ماک عذیر حبشی بعد فوت عرش آشیانی از کم فرصتی و قابو جوئی قدم جرات و جرأت پیش گذاشته بسداری از معاللات بالاکهات را از تصرف اولیای دولت بر آورده - و خاننخانان از هنگامه سازی و شورش طلبی در آغاز کار باطغای نابوه نپرداخته و گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس از آنکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید استدعای کمک نمود) جنت مکانی سلطان پوریز را بانالیقی آصف خان میرزا جعفر تعیین فرموده اعظام امرا مثل راجه مانسنگه و خانجهان لودی و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یک بافراده تسخیر ملی را بسند بود) از پی یکدیگر رخصت دکن یافتند - اما از بی شدن شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیبات کاره صورت نیست - بلکه بعلمت نفاق امرا هر مرتبه که لشکر بدالاکهات بردند بزهونی و سوائی برگشت - و با آن همه سر و سردازی بسبب اختلاف آرا از آصف خان قدبیرے پیش رفت نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجری در همان جا باجل طبیعی در گذشت - صد حیف ز آصف خان تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب یک فن - و در هر هنر تمام - فهم نذن و فطرت بلند از شهر آفاق - خود میگفت هر چه من بدیده نفهم بیمعنی خواهد بود گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراسنگ و کاردانی

و اجرای مهمان‌داری و مالی بد بیضا داشت - و بظاهر و باطن
آزاسته - شعر و انشای او کمال متانت دارد - با اعتقاد جمعی بعد
از شیخ نظامی گنجه مثنوی خسرو و شیرین به از کسے نگفته
در عشرت آرنی خسرو و شیرین گوید * * نظم *

* هوس مطلق عذاب شد شوق خود کام *

* سر دست صنم بگرفت با جام *

* چذین بے نقل دادن باده قاکوی *

* بده بوسه که هم نقل است و هم می *

* فتادش تن ز تاب شرم در تب *

* ز نام بوسه زن تپخانه اش لب *

* ملک بگرفت و شوقش کرده سر دست *

* ز دستش جام و بوسیدش لب و دست *

* صنم هر دم ز آب دیده آن شیب *

* ز نقش بوسه شسته دامن لب *

این چند بیت نیز از دست * * نظم *

(۴)
هر کس که شیره فشمک با تو * بسیار بزور ما نشیند
تا با چوتوئی توان نشستن * دل پهلوی ما چرا نشیند
از حق مگذر نمی توان دید * با دایره اگر خدا نشیند
جعفر ره کوی یار دانست * مشکل که دگر ز پا نشیند

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بر روی ز بک تغافل *

* در بوالهوس شناسی باشد محک تغافل *

گویند شوقی به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت
 نعل و نهال بدست خود می نشانند - اکثر روز بیل در دست
 کار میکرد - و زدن هم بسیار جمع کرده بود - در بیماری داپسین
 یکصد سببی را از محل برآورد - از اناث و ذکور اولاد بسیار
 گذاشت - اما هیچ کس از ناسرانش پیش آمده نکرد - میرزا
 زین العابدین بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده
 در سال دوم شاه جهانی از سرمایه زندگی تهی دست شد - پسرش
 میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب
 میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغف داشت - میان
 او و زاهد خان کوکه و میرزا سانی پسر سیف خان اختلاط تمام بود
 اعلی حضرت اینها را سه یار می نامید - آخر ترک منصب
 نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیانی پسالیزه موظف
 فرمود - و در عهد عالمگیری باضافه سرافرازی یافت - در سنه
 (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار پیمانه حیاضش لبریز گردید
 ازوست *

* نظم *

* نمی دهند بهر بوالهوس ریاست عشق *

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] شافی نوشته *

[۱۱۴]

* کهنه که باها سردار گشت سردار است *

* دیگر *

* درین که کوهکن از ذوق داد جان چه سخن *

* همین که تیشه بسر دیرزد سخن باقی است *

* هزار بابل شوریده خاک شد جعفر *

* هنوز رسم خود آرائی چمن باقی است *

دیگر از پسران آصف خان سهراب خان نیز در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فایز گشته بمنزل خاموشان جاگزید - و دیگر میرزا علی اصغر است - که در همه برادران عیاش و نامقید بود - زبان باختیار نداشت - حرف بی صرفه و بی محل بسیار میزد - در یساق پریزده میدان پادشاهزاده شاه شجاع و مهابت خان سپه سالار سنگ افدازها نمود - پس ازان در مهم ججهار بنویله تعیین گشت - چون قلعه دار دهامونی در تاریکی شب بدر رفت مردم لشکر بقلعه در شده دست تطاول بغارت اموال کشادند - فاچار خاندوران به ممانعت تاراجیان بقلعه درآمد - شخصی از سمت جنوبی فریاد زد که در یکی از برجها جمعی از مقهوران ظاهر میشوند - علی اصغر گفت که من رفته دستگیر میکنم - هر چند خاندوران منع نمود که شب است - درین قسم هجوم عام (که دوست و دشمن تمیز نمیشود) رفتن خوب نیست مدفع نگشه بدانجانب شتافت - چون بالای دیوار قلعه برآمد

ناگاه گل مشعلی (که غارنگران روشن کرده به پژوهش مال میگشتند)
 بانبار باروت (که در ته برج بود) آذوقه آتش گرفت - تمام
 آن برج با هشتاد گز دیوار در جانب آن که ده گز عرض داشت
 برید - علی اعمر با برخی از همداران و جمعی از عارتگران که بتالی
 دیوار بودند بهوا رفته متلاشی شد - مدینه معتمد خان بخشی
 در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عقیقه نرسانیده بود
 بعد ازین واقعه بحکم پادشاهی خاندوران بعد خود در آرد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمن *

پسر علامی فامی شیخ ابوالفضل اسم - در خدمت پدر
 قربیت یافته - در سال سی و پنجم عرش آشیانی برادر زاده
 سعادت یاز کوه را بدو پیوند بیوکانی دادند - چون پسر از
 متولد شد پادشاه به بشوئن محمی فرمود - که نام برادر اسفندیار
 بود از پهلوانان معجم - در هنگام (که شیخ ابوالفضل به پیه سالاری
 دکن مامور گردید) تیر روی ترکش شیخ از بود - هرگاه کار
 از میداد و هرجا ضرور میشد شیخ عبد الرحمن را میدوانید - و او
 به نیروی پردلی و آگهی سرانجام گزیده میداد - در سال چهل
 و ششم (که ملک منبر حبشی علی مردان بهادر حاکم تلنگانه را
 در آریزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را
 با فوج جراز از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

[۱۱۶]

که در پتهری بود بر فاقنش سرگرم ساخت - شیخ عبدالرحمن با اتفاق
 شیرخواجه از نزدیکی ناندیر عبور گنگ نموده قریب باب مانچرا^(۲)
 با ملک عدیر در آریخته لوای فتح و نصرت برافراخت - الحق
 شیخ عبدالرحمن با شجاعت و کار دانی در سم اندیش روزگار شیخ
 بود - با آن همه ذخیره خاطر (که چندت مکانی را از جانب پدرش
 بود) در ایام فرمان زانی ایشان بوزر خدمت و حسن دستاری
 بل بمحض یاری طالع و بختمندی خود را مورد التفات پادشاهی
 گردانیده بخطاب افضل خان و منصب دو هزاری سرفرازی یافت
 و در سال سیوم باضافه منصب و صاحب صوبگی بهار و پنده از تغیر
 اسلام خان باند رتبه گشت - چون گورکھپور که شخص کره‌سی
 پنده است بذاری از پیش گاه خلافت و جهانگیری بجاگیر او
 مرحمت شد افضل خان شیخ حسام بذاری و غیاث بیگ را (که
 غنچه و دیوان آن صوبه بودند) با جمع از منصب داران
 دران بلده گذاشته خود بگورکھپور نهضت نمود - اتفاقاً تطب
 نام صحه‌اولی از مردم ارچه^(۳) در زی دریشی بولایت اجینه^(۴) که
 در نواحی پنده واقع است رسیده خود را سلطان خسرو را نموده
 بانواع مواعید مفسدان واقعه طلب آنجا را بفریفت - و با خود
 متفق ساخت - و در کمتر فرصتی جمع فراهم آورده بجناب استعجال

۲ (۲) در [بعضی نسخه] مانچرا (۳) در [اکثر نسخه] ارچه (۴) در

[بعضی نسخه] اجینه - یا اجینه باشد .

به پانزده شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ بنارسی از آسیه هروی
 باستحکام قلعه نیارسم پرداخت - با غیاث بیگ از راه دریچه
 خود را بکشتی رسانیده راه فرار سپرد - مفتخان اموال افضل خان
 و خزانه پادشاهی را متصرف گشته صلابت داد و دهش در داده
 بجمعیست مردم پرداختند افضل خان بمسجد استماع این خبر
 بدالش از گرم و گهرا در آمد - آن جعلی قلعه را مستحکم ساخته
 خود تا فوج در کنار آب بن بن عرصه نبود آراست - و باندک
 زد و خوردی سرشته جمعیست او از هم گسیخت - و دیگر بار
 خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن
 دخیم العاقبت دست و پای زده چند کس را ضایع ساخت
 و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنک مکانی
 رسید فرمان شد که بخشی و دیوان را با منصبدارانی که در
 حراست شهر ممالک نموده اند (از همانجا سر و ریش تراشیده
 معجز پوشانیده و آژونه بر خر نشانده روانه درگاه سازند - و در
 شهرها و قصبها هر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر
 نامردان کوتاه اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز
 عارضه طاری شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک
 ملازمت مدتی گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا
 بملک بقا پیوست *

• اسلام خان چشتی فاروقی •

شیخ علامه الدین نام داشت - از نبأثر شیخ سلیم فتح پوری سمی
 بوفور اخلاق مرضیه و فرزندی صفات پسندیده سرآمد اقارب و عشائر
 خود بود - و بیمن نسبت کولتاشی جنت مکانی به منصب
 پادشاهی و مزید عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشیره
 علامه فهایمی شیخ ابوالفضل باو منسوب بود - چون سریر خلافت
 بجایوس جهانگیری زینت پذیرفت بخطاب اسلام خان و منصب
 پنج هزاری بلند رتبه‌گی یافته بصوبه‌داری بهار چهاره مراد افروخت
 و در سال سیوم از انتقال جهانگیر قلی خان لاله بیگ بمصاحب صوبگی
 مملکت وسبع بنگاله سرفراز گردید - چون آن ولایت از زمان
 شیر شاه در تصرف امرای افغان در آمده بود در عهد عمرش آشیانی
 مساکر گران و جنود سنگین بسوی نوپندان عظام تعیین یافت
 و صدقها تلاش و تردد عظیم و قطره و پویه سترگ بکار رفت
 تا آن فیه مسلطه مستاصل گشتند - بقیه ازان قوم در سرحدها
 مانده - ازان میان عثمان خان پسر قتلوی لوهانی نامه به بزرگی
 بر آورده مکرر با افواج پادشاهی مبارزتها نمود - خصوص در ایام
 حکومت راجه مانسنگه که هر چند مساعی نمایان بتقدیم رسانیده
 خار بن قساد او برگنده نگشت - چون فوبت باسلام خان (سید فوجی
 بسردا) شیخ کبیر شجاع خان (که قرابک تریبه با خان مذکور
 داشت) با امرای کمکی از اکبرنگر ترقیب داده بر سوار تعیین نمود

و به نبرد دلدلی و شهابت آن شجاع متهور پس از جنگ (که
 حاجی کارنامه رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال
 خان مذکور (قمزده کلک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم سرا
 شتافته برادرش زینهارزی گردید - در جلدوی این نیکو خدمتی
 در سال هفتم بمنصب شش هزاری عام استیاز افراخت - و سال
 هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیصمت و دو هجری ایام زندگیش
 بمصر آمد - نعلش ادرا به فتح پور سیکری که مولد و مدون
 قباگان ارست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - ملاح
 و اتقای او بدرتبه بود که غالباً در مدت العمر بمسکر و مذهبی
 ارتکاب ننموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصیه تمام صوبه^(۲)
 بنگاله را (از لوی و هوزکی و کزچنی و قومنی) بهشتان هزار
 رپیله در ماهه نوکر کرده ساله نه لک و شصت هزار روپیله بآنها
 میرسانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشه بخششی گرفته
 می استادند - انعام میگرد - و توزک امارت را بجائی رسانیده بود که
 جهروکه درشن خاص و عام و غسلخانه که لازمه سلاطین است بعمل^(۳)
 می آرد - و فیلان را بجنگ می انداخت - و در لباس تکلف نمیکرد
 زیر دستار تاقیه می گذاشت - و زیر جامه پیراهن می پوشید
 و از طعام تصرفی یک هزار لنگری بتکلف میکشیدند - لیکن اول

(۳) نسخه [ب ج] رقاصه تمام (۳) نسخه [ب] جهروکه درشن خیمه
 خاص و عام و غسلخانه •

[۱۲۰]

پیش از نان جوار و باجری و ساگ و خشکۀ برنج ساتھی
 می آوردند - همت و سخاوت از ناسخ داستان جود حاتم و معن گشته
 یک هزار و دویست فیل بمنصبدار و نوکر خود در موبداری بنگاله
 بخشید - و یک قلم بیست هزار کس از سوار و پیاده از قوم
 شیخ زاده نگاه داشت - پسرش اکرام خان هوشنگ نام همشیره زاده
 شیخ ابوالفضل میشد - مدتی تعینات دکن بود - در آخر عهد
 جهانگیری بقلعه داری آسیر مامور شد - دختر شبر خان تونور در خانه
 داشت - بار ساخت - برادرانش همشیره خود را از خانه او بردند
 با وصف انتساب چنین خاندان ظالم طبیعت بود - در واسط
 عهد اعلی حضرت بظاہر وجه از جاگیر و منصب در هزار
 هزار سوار افتاده نقدی مقرر شد - در فتح پور انزوا گرفته بتولیت
 مزار شیخ سلیم چشتی قیام می نمود - در سال بیست و چهارم
 درگذشت - برادر علانی از شیخ معظم بتولیت روضه مذکوره سرافرازی
 یافت - و در سال بیست و ششم بفوجداری فتح پور و از اصل
 و اضافه بمنصب هزاره هشتصد سوار امتیاز گرفت - و در جنگ
 سموگدهه (۳) که با دارا شکوه در فوج الشمس بود (در عین گرمی
 کارزار مردانه نقد هستی بر افشاند *

* ابوالفتح خان دکنی *

از اولاد میر سید محمد جرنپوری است - بسبب مصاهرت

(۳) نسخہ [۱] هشت هزار (۳) در [اکثر نسخہ] سهوکر *

[۱۲۱]

جمال خان حبشی بمراتب ستارگ نذربی متصاعد گردیده در شجاعت و سخاوت علم اشتهار افراخت - گویند چون در عهد مرتضی نظام شاه سلطان حسن بن سلطان حسین سهزواری که احمد نگرزا بود بخطاب میرزا خان مخاطب گشته بمنصب پیشوائی آن دوستان بلند رتبه گردید از بد سرشتی و تبه رائی میران حسین بسروش را از دولتآباد برآوردند با احمد نگر سرور آرا ساخت - و مرتضی نظام شاه را بتعذیب تمام روانه عدم نموده زیاده بر سابق علم (۲) استقلال و افتدار افراشت - پس از چند روز معتقدان مزاج طرفین را از یکدیگر منحرف ساختند - چون حسین نظام شاه از کوه مکری و نا تجربگی کلمات تهدید آمیز اکثر بر زبان رانده میرزا خان علاج واقعه را پیش از وقوع کاربند گشته او را در قلعه مفید ساخت و اسمعیل پسر بوهان شاه را (که از آن وقت از دست برادر خود مرتضی نظام شاه گریخته ملازم عرش آشیانی بود) تخت نشین آن مملکت نمود - و روز جلوس سایر امرای مغل را بقاعه طابیده بمبارکباد اشتغال داشت - که ناگاه جمال خان حبشی که منصبدار صده بود با دیگر دکنی و حبشی اتفاق کرده بر دروازه قلعۀ احمد نگر هجوم آورد - که از چند روز حسین نظام شاه را ندیده ایم - او را بنمائیید - میرزا خان از غایت نخوت و استکبار

(۲) نسخه [۲] علم استقلال در افتدار افراشت (۳) نسخه [۳]

[۱۲۲]

در جواب بیجاگ و جدل پرداخت - چون کارے پیش نوشت
 ناچار میرزا خان سر حسین نظام شاه را برسرنیزه کرد^(۴) بالای برج
 نصب نمود - و فریاد زدند که ایست که برای از نزاع دارید
 پادشاه ما اسمعیل نظام شاه است - برخه بمشاهدت این حال
 خواستند برگردند - جمال خان گفت که الحال ازین مورد افتقام کشیده
 عذر پادشاه را بدست خود باید آورد - و الا ماں و ناموس ما
 در معرض تلف است - سعی او بلاوی عام گشته بدرواز قلعہ
 آتش زدند - میرزا خان ناچار بجانب جنیر گریخت - و آنها
 داخل قلعہ گشته غریب کشی فریب نمودند - میرزا محمد تقی
 نظیری^(۳) و میرزا صادق اردو بادی^(۴) و امین اعزالدین استرابادی^(۵) را
 (که هر یک بمنصب پیشوائی و امیری رسیده در آن عصر بکمالات^(۶)
 سعی در اقالیم سبعمه نظیر خود داشتند) با بسیاری از وضع
 و شریف مغل از نوکر و سوداگر ته تیغ کشیدند - و میرزا
 خان را نیز از جنیر گرفته آورده اعضایش را از هم جدا کرده
 سر بازار آویختند *

جمال خان (که مهدوی مذهب بود) زمام مهمات پادشاهی
 اسمعیل شاه بقبضه اقتدار خود آورده او را (که کوچک سال

(۴) در [بعضی نسخه] سر حسین را (۳) در [بعضی نسخه] نظیری (۴)

نسخه [ج] از دوابادی (۵) نسخه [ب] عزالدین (۶) در [بعضی نسخه]

بود) نیز بمذهب خود خوانده خطبه ائمه شریه را برآنداخت و بتربیت طایفه مهدویه همت گماشته قریب ده هزار سوار مهدوی جمع ساخت - در آن هنگام این قوم از هر جانب با احمد نگر نزو آوردند - سید الهدای (که از اصفهان میرسید محمد جویندوی است که دعوی مهدویت نموده) با پسر خود سید ابوالفتح وارد دکن گردید - چون سید الهدای بزهد و ریاضت و تقاضات و پرهیزگاری شهرت داشت جمال خان بدو اخلاص نهم رسانیده دختر خود را بپسرش سید ابوالفتح نسبت نمود - آن سید زاده یک مرتبه بدولت عظیم رسیده صاحب اسباب و دستگاه گشت - چون برهان شاه از هرج و مرج دکن و فرمان دوائی پسر واقف گردید از عرش آشیانی زخصت گرفته بولایت سورتی درآمد - و بامداد زوجه علی خان فاردنی و ابراعیم عادل شاه در حوالی دهکعبه با جمال خان جنگ نموده لوی پیروگی برافراخت - از قضا جمال خان بزخم تفنگ کشته گشت - و اسمعیل نظام شاه دستگیر

۱۲۲

گردید * * * بگو صروج مذهب سر جمال گرفت * *

بطریق تعمیه تاریخ آن واقعه است *

برهان نظام شاه از سر نو مذهب اِصامیه را رواج داده بقتل مهدویه و غارت اموال ایشان حکم عام فرمود - در اندک زمانه نام و نشان آنها نماند - سید ابوالفتح با برادر زن خود (که پسر جمال خان باشد) گرفتار گشته سدتها در حبس گذرانید - پس از

استبداد از زندان گریخته فوج متفرق جمال خان را جمع نموده
 صلیک از بیجاپور بتصرف آورد - ابراهیم عادل شاه علی آقا
 قزقمان را بر سرش تعیین کرد - اتفاقاً علی آقا کشته شد - سید
 ابوالفتح فیلان و اسپان او را بدست آورده صاحب سرانجام گشت
 ناچار عادل شاه بتفویض منصب عمده و تذخواه برگزیده کواک
 مستمال نموده پس از چندسره در مقام صدر شد - سید بانتضای
 و نعت داده و زن خود را بر اسپان سواد کرده جریده بپرهانپور
 ایثار نمود - خانخانان مقدم او را گرمی داشته منصب
 پنج هزاری تجویز فرموده صاحب طبل و نقاره گردانید - و پس از آن
 به نیکوکاری مانکپور و صوبه داری آه آباد مامور گشته در آن دیار نامه
 بشجاعت و مردانگی برآورد - و در سال هشتم جهادگیری بهمراهی
 شاهزاده سلطان خرم بهم را تا تعیین گشته بسنه (۱۰۲۳) هزار
 و بیست و سیوم هجری در تهاغه کوتله میر بیمار گشته در
 پورماندل در گذشت *

میر سید محمد جوانپوری سر چشمه مهدویه است - اویسی
 بود - از فرزان روحانیه فیاض برگرفته بر صوری و معنوی علم
 چیره دست آمد - برخی مرید و خلیفه شیخ دانیال دانند - که
 خلیفه راجی هارد شاه مانکپوری است - هنقی مذهب بود
 در اواخر (۹۶۰) هجری و شصت هجری از شوریدگی حال
 و غلبه وقت دعوی مهدویت کرد - بسیاری بدر گرویدند

و بما خوارق برگذارند - گویند چون بافاقی آمد از ادعوی برگشت
 اما جمعی (که زمان صحو ادراک نمودند) بر همان اعتقاد ماندند
 جرقی بر آنکه مران از (انا مهدی) مهدی عادی است
 نه مهدی موعود بلسمان شرع - و بعضی گویند که در واقعاً بسید نمودند
 که هائقی میگفت (انت مهدی) لهذا دانست که من مهدی
 موعودم - و مدتی برین بوده از چونپور بکجرات شتافت - سلطان
 محمود کلان رایی آنجا به نیایش برخاست - از ننگ چشمی
 زمانیان بهند نیارست بود - یازش ایران زمین نمود - که ازان
 راه بهحجاز رود . در آئذای سفر بر روی کشف شد که این محض
 ابتلا بوده - بمردانی که همراه بودند گفت حق تعالی خطر
 مهدویت از دل من محو کرد - اگر بسلامت برگردم همه را
 از آنچه خوانده ام بر گردانم - چون بفراه رسید در گذشت
 و همان جا آسود - جهالت ضلالت کیش بیشتر از افعان پزی
 و لخت از قوم دیگر ادرا مهدی موعود دانسته آن مذهب مخترع را
 لازم گرفته اند - مولف این اجزا را با یکی از مقتدای این طایفه
 اتفاق صحبت افتاد - ظاهر شد که سوای مسئله ما نحن فیه
 قواعد و اصولی چند از احادیث استنباط کرده معتقد خود
 ساخته اند - که مخالف اصول و فروع مذاهب اربعه است *

• احمد بیگ خان کابلی •

چغتایی ست - و ابا من جدّ خانۀ زاد دودمان تیموریه
 فیاکانش درین سلسلہ برقیہ امارت رسیدہ - جدش میرغیاث الدین
 لرخان از امرای صاحب توانی بود - مشارایہ مدنیہا در کابل
 بمقامت میرزا محمد حکیم گذرانیدہ - و داخل یکہای میرزا
 بود - چہ جوانان بکہ تاز میدان شجاعت و بہادری (کہ بقرب
 و اعتبار میرزا اختصاص داشتند) بدان نام مشہور بودند - پس
 از فوت میرزا محمد حکیم بآستان بوسی اکبری استمعان یافتہ
 بمنصب ہفت صدی کامیاب عزت و دولت گشت - و در سنہ
 (۱۰۰۲) ہزار و دو ہجری (کہ کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان
 رضوی بجاگیر دازان متفرقہ تاختواہ شد) سر حلقہ آنها او بود
 بستر چون ہمشیرہ میرزا جعفر آصف خان بعقد ازدواج خوا
 در آرد ثروت و مکنت دیگر بہم رساند - و اعتبارے افزون
 پیدا کرد - و در عہد جہانگیری درجہ پیمائی اوج امارت شد
 بہ منصب سہ ہزاری و خطاب خانی علم اشتهار بر افراشت
 و بحکومت کشمیر چہرہ ناموزی بر افروخت - و در سال سیزدہ
 معزل شدہ بحضور رسید - و پس از چندے دور حیانت
 سپری گردید - چون مردانہ بود و بفضل و کمال بہرہ مند
 ہفتصد سوار چیدہ با خون داشت - پسرانش ہمہ سپاہ
 و دلور - سرآمد آنها سعید خان بہادر ظفر جنگ است

بمذتهای مراتب منصب رسیده فخر دود؛ خود گردید - و احیای
 نام نیاگان خویش نمود - برخی ارضاع و اشیا را بغام او تا حال
 در هندوستان نسبت میدهد - زبان زد خاص و عام است
 احوالش جدا بشرح و بسط ثبت گردیده - و پسر کلانش
 محمد مسعود نامی در جنگ افغانستان تیرا بکار آمده - دیگر
 پسرش مخلص الله خان افتخار خان است - که در مبادی جلدوس
 شاه جهانی باضافه پانصدی در صد و پنجاه سوار به منصب
 در هزار سوار و بخطاب مذکور مفتخر گردید - در سال
 درم باضافه هزار سوار و فوجداری جمو سر موافراخت - و پسر
 اضافه پانصدی یافته در سال چهارم بشهرستان نیدی شتافت
 و پسر دیگرش ابوالیده است - که با برادر کلان خود سعید خان
 بهادر می بود - در سال پنجم تهاه داری پایان جنگش یافته
 در سال پانزدهم چون قاعه قندهار بتصرف پادشاهی در آمده
 در جایزه جنگ که با قزلباش در میان آمد سعید خان بخطاب
 بهادر ظفر جنگ و او باطل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار و خطاب افتخار خان سوافرازی یافت *

• اعتماد الدوله میرزا. فیات بیگ طهرانی •

(۳)

پسر خواجه محمد شریف هجری تخلص است - که در مبادی

(۲) نسخه [ج] پسر دیگرش (۳) نسخه [ب] پسر خرد محمد

شریف هجری تخلص است •

حال بوزارت قاتار سلطان ولد محمد خان شرف الدین اوغلی نگلو که بیگلر بیگی خراسان بود اختصاص داشته - از مشاهده کاردانی و رشادتش محمد خان وزارت خود را با جمیع مهم برای زرین او تفویض نمود - و پس از فوتش تزاق خان پسرش خواجه را صاحب اختیار خود ساخت - چون روزگارش سپری گشت پوتو التیفات شاه طهماسب صفوی بر احوال او گرفته بوزارت هفت ساله یزد امتیاز یافت - چون آنرا باآئین شایسته سرانجام داد بوزارت اصفهان مامور شده در سنه (۹۸۳) نهمصد و هشتاد و چهار در گذشت * یکی کم ز ملان وزرا * تاریخ است - برادرانش خواجه میرزا احمد و خواجگی خواجه اند - اولین پدر میرزا امین صواف هفت اقلیم است - کلانتری (۲) زی با تصدی خالصه داشت - طبعش موزون بود - شاه از کمال عاطفت می فرمود * * بیت *

میرزا احمد طهرانی ما * ثالث خسرو و خاقانی ما

دومین نیز صاحب سخن است - پسرش خواجه شاپر که در شامی مسام و مشهور است - و خواجه را دو پسر بود - آقا محمد طاهر و صلی تخلص - و میرزا غیاث الدین محمد معروف بغیاث بیگ - که با صبیحة میرزا علاء الدوله آقا صلا منصوب بود بعد فوت پدر بغیاث بیگ از ناسازی روزگار با دو پسر و یک دختر بطریق فرار روانه هند شد - در راه اسباب بغارت رفته احوال

[۱۲۹]

بمراجه انجامید که همگی در استر سوازی بودند - که بدو بمکه سوار
 میشدند - چون بقندهار رسید صبیله دیگر مهرالذها نام متواد گشت
 ملک مسعود قاجر قافله باشی که بعرش آشیانی در شناس بود از حال او
 مطلع شده بسلوک پسندیده پیش آمد - چون بفتح دوز رسید
 معرفتی نموده به ملازمت پادشاهی کامیاب گردانید - او بحکم
 خدمت و دوز رشادت بمنصب سه صدی رسیده سال چهارم
 بدیوانی قابل نامزد شد - و پس از آن بتدریج به منصب هزارگی
 و دیوانی بدوات اختصاص یافت *

در چون سلطنت بجدت مکانی رسید در سر آغاز جلوس
 میوزا را بخطاب اعتماد الدوله سرافراز ساخته با میوزا جان بیگ
 وزیر الملک شریک دیوانی سرکار راه گردانیدند - و در سده
 (۱۰۱۶) هزار و شازده هجری محمد شریف پسرش از تداخ خردی
 با جمعی متفق شده خواست سلطان خسرو را از تید بر آردن
 که زود گرد شکافته شد - و راز مخفی بر ملا افتاد - چنت مکانی
 او را با دیگران بیاسا رسانید - میوزا در خانه دیانت خان محبوس
 گشته بچریمه در تک روپیه رهائی یافت - چون دخترش مهرالنسا
 زوجه شیرافکن خان بعد گشته شدن او حسب الحکم بحضور
 رسید از آنجا (که از سابق منظور نظر محبت پادشاهی بود
 چنانچه در احوال شیرافکن خان ثبت افتاد) خواستگاری بمیان آمد

(۲) در [بعضی نسخه] معرفتی نموده *

[۱۷]

او بدعوی خون شوهر ابستادگی نمود - جنت مکانی بذابر آنکه
 قطب الدین خان کوکلتاش بدست شوهرش کشته شده معائب
 فرموده بسایمه بیگم والده سبلی خود بخشیده - (روز چند
 بناکامی گذرانید - در جشن نوروز سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار
 و بیست هجری بتازگی نظر فریب گشته کهنه خواهش نوی گرفت
 و دیرین آرزو تازگی پذیرفت - هزاران سورد و سورد بازدراج در آمد
 اولاً نور محل و ثانیاً نور جهان بیگم خطاب یافت - و بتقریب
 این نسبت خاص اعتمادالدوله بوکالت کل و منصب شش هزاری
 سه هزار سوار و علم و نقاره بلند پایه گردید - و سال دهم بعنایت
 مخصوص محض (که در حضور نقاره بنوازد) از سایر امرا امتیاز
 گرفت - و در سال شانزدهم سنه (۱۰۳۱) یک هزار و سی و یک (که
 مرتبه دوم گنگش کشمیر نصب العین عزیمت پادشاهی شد)
 چون حدود سیبیا مهبط رایات گردید پادشاه چریده بسیر قلعه
 کانگره متوجه گشت - روز دیگر بذابر آنکه احوال اعتمادالدوله تنگ
 شده آثار یاس از چهره احوالش ظاهر گردید نور جهان بیگم
 شروع باضطراب کرد - ناچار عطف عنان باردو نموده بعبادت
 تشریف بخانه اعتمادالدوله ارزانی داشت - وقت سگرات بود
 گاهی از هوش میرفت - و گاهی افات میشد - بیگم بجانب پادشاه
 اشاره نموده پدر گرفت - که میشناسید - او در چنین وقت این بیت
 (۳)

(۲) یا سیبا باشد (۳) نسخه [۱] در چنان وقت •

انوری خواند * * نظم *

* آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود *

* در جبین عالم آرایش به بیذن مهتری *

پس از دو سه ساعت برحمت حق پیوست - بچهل و یک کس
بفرزندان و خویشان او خلعت ساتمی عذایت شد *

اعتمادالدوله اگرچه شعر نمی گفت اما تتبع شعر منقده بین
بسیار کرده - در انشا بد طوای داشت - و شکسته را هتین و آیدار^(۲)
می نوشت - و خوش محاوره رنگین صحبت شکفته رو بود - جهانگیر
پادشاه میگفت که صحبت او به از هزار مفرح یا قوتی سم
و با نوبتدگی و معامله فهمی نیک اندیش کار روا بود
و خوش سلوک پندیده معاش و بسیار عاقبت بین سلیم النفس
با دشمن هم عداوت نمیکرد - و اصلا غضب نداشت - بند و زنجیر
و قازانه و دشنام در خانه اش نبود - اگر همه واجب القتل
بوده همین که بدو ملتجی شده یا هفته هجرائی او گشته
رهائی یافته بمطلب خود رسیده - و با این همه آسایش طلب
نبود - همه روزش در جزسی و نوشتن میگذشت - در دیوانی او
حاسبه اعمال پادشاهی که از مدتها ملتوی بود انفصال یافت *

نور جهان بیگم با حسن موری خوبیهایی معذوی بسیار داشته
برسانی طبع و درستی سلیقه و شعور تند و فکر بجا یگانه روزگار

[۱۳۲]

بود - پادشاه میگفت تا او بخانه من نیاید زینت خانه و معنی
 کدخدائی نفهمیده بودم - اکثر زیور و لباس^(۲) و اسباب تزئین و تقطیع
 که معمول هند است اختراعی و ابداعی او است - مثل دو دامنی^(۳)
 جهت پیشواز و پنجتوبیه جهت ارزهدنی و بادیه و کفاری و عطر
 و گلاب که بعطر جهانگیری موسوم است و فرش چاندنی همه
 وضع او است - و بمرتبه پادشاه را شیفته و مطیع خود ساخته بود
 که جز نامه از پادشاهی بجهانگیر نماند - مگر میگفت که من^(۴)
 ساطنک را بنور جهان پیشکش کردم - جز یک سیر شراب و نیم
 سیر گوشت دیگر هیچ چیز نمیخواهم - رفی الواقع بغیر از خطبه
 آنچه لوازم فرمان درائی بود بیگم بعمل می آورد - حتی در جهروکه
 نشسته مچرای او را میگرفت - و سکه بنام او زدند * * نظم *
 * بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور *
 * بنام نور جهان پادشاه بیگم زر *

و طغرای منشاخیر باین عبارت رقم می یافت - حکم عالیه عالیه
 مهرد علیا نور جهان بیگم پادشاه - و بقدر سی هزاری منصب
 مصالات قداخواه شد - گویند قبول این سلسله آنچه همان کردند
 نصف ممالک مصر و سکه پادشاهی بود - جمیع خوبشان و منسوبان
 این دردمان حقی غلامان و خواجه سرایان منصب خانی و ترخانان

(۲) نسخه [ج] لباس تزئین (۳) در [بعضی نسخه] دو دامن (۴) نسخه
 [۱] از پادشاه *